

### بخش دهم: چگونگی اسلام پذیری ایرانیان

در بخش نهم، دستبُردها و غارت های پیاپی تازیان را از روستا و شهرک های مرزی پی گرفتیم تا به قادسیه رسیدیم. در این بخش از این پژوهش می خواهیم نگاهی داشته باشیم به پیشبازگرم، و آغوش گشوده ی ایرانیان از تازیان مسلمان تا ببینیم که کسانی مانند مرتضی مطهری و علی شریعتی همپالگیهای دیگرشان تا چه اندازه راست می گویند!! و چرا اینهمه راست می گویند!! آیا اینهمه راست گویی بخشی از دین و آیین شان است و یا بخشی از خویشکاری شان برای تباه کردن ارزشهای فرهنگ ایرانی و جایگزین کردن فرهنگ تازی.. برای پیدا کردن پاسخ این پرسش، پژوهش خود را پی می گیریم:

« سلمان فارسی» هم پیشوا و راهنمای آن سپاه بود که او نیز به دستور «عمر» از روز نخست بدان جایگاه برگزیده شده بود. شمار سپاهیان عرب ۳۰ هزار مرد بوده و این آمار پس از بخش کردن زمین ها روشن شد، زیرا چندین هزار تن از آنها کُشته شده و به جای آنها کُمرک از شام رسید.

زندهای عرب در رساندن آب و بُردن زخمی ها و به خاک سپردن کُشته شدگان و کُشتن زخمی های ایرانیان و چپاول اموال و لخت کردن افتادگان و کُمرک های دیگر به مُسلمانان کُمرک می کردند. دکتر مشکور - تاریخ سیاسی ساسانیان پوشنه دوم رویه های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ عبدالظیم رضایی - گنجینه تاریخ ایران پوشنه پنجم رویه ۴۵۴.

در این جنگ، غنیمت بسیار بدست مُسلمانان افتاد، از چارپای و غنّه و طلا و نقره و مال و خواسته و زن و چیزهای دیگر. کُشته شدگان مُسلمانان و ایرانیان به موجب روایات، بسیار بود.

بعد از پیکار « بویب» دوباره تلاقی طرفین در آخر سال ۱۴ در محل قادسیه اتفاق افتاد و جنگ سه روز و سه شب طول کشید. سپاهیان ایران با این که بخوبی جنگیدند و مقاومت بخرج دادند، از یک طرف به علت پیوستن برخی ایرانیان عرب تبار به لشکر عرب، و از طرفی دیگر در اثر بدبختیهای دیگر، از جمله وزیدن بادی سخت و افشاندن غباری دیده دوز، بر آن جمع، شکست یافتند و رُستم در این واقعه کُشته شد و سپاهیانش به طرف مداین پراکنده گردیدند.

مُسلمین در واقعه قادسیه درفش کاویان، رایت ملی ایران را که به انواع جواهر آراسته بود به غنیمت گرفتند و برای تَصَرُف دُرَر گرانههای آن، آن را از هم دریدند. از دست رفتن درفش کاویان که با وجود آن در میان لشکر، به عقیده ایرانیان فال فَتْح و ظفر مایه دلگرمی سپاه بود، امید بقیة السیف مبارزین ایرانی را به یأس کلی مبدل ساخت.

گشوده شدن قادسیه و رسیدن عرب به ساحل غربی دجله در مقابل ایوان مداین، سقوط این شهر، و انقراض دولت با عظمت ساسانی را بر همه یقین و مُسَلّم می نمود. عباس اقبال آشتیانی - تاریخ ایران پس از اسلام رویه ۵۳

از بخت بد سپاه ایران، تندبادی وزیدن گرفت و شن و ماسه را به روی سپاه ایران پاشید، درحالیکه عربها که سرگرم جنگ و پشت به میدان بودند هیچ گونه رنج نمی بردند. عربها مانند اینکه از پشت رانده می شدند که به ایرانیان سخت یورش بَرند، و ایرانیان بر نشان تند بادی از جای خود کنده شده به عقب رانده می شدند. باد سخت و تند بود به اندازه ای که خیمه ها را بر کند، از جمله خیمه «رُستم» برافکنده شد و قعقاع با پیروان خود به جای فرمانده ایران (رُستم) رسیدند، ولی رُستم که که پیش از آن تخت خود را بر لب رود نهاده و بر سر او چتری زده بودند، بر نشان تند باد و پاشیدن شن و ماسه مرکز خود را از دست داده ناگزیر میان «استران» و چارپایان دیگر جای گرفت. در این هنگام عربی بنام «هلال بن علفه التیمی» که برای چپاول بارها رفته بود و گویا آهنگ یکی از بارها کرده بود که زرمسکوک داشت، تنگ را برید و بار سنگین به روی رُستم افتاد. رُستم از جای برخاست و خود را به آب انداخت که شنا کند و بگریزد، ولی «هلال» به دنبال او رفته او را از آب بیرون کشید و با شمشیر او را کُشت، بوی عطرا و برخاست و نشان فرماندهی پدیدار شد. «هلال» از شادی کُشته را رها کرد و بر سریر رُستم بالا رفت و فریاد زد و گفت: به خداوند کعبه سوگند من رُستم را کُشتم...

دروغ این روایت به روشنی آشکار است، زیرا رُستم که سرکرده و فرماندهی بزرگ در سپاه ایران بود، در گیر و دار جنگ، و تند بادی چرا آماده جنگ نبود و در میان استرها و چارپایان پنهان شده بود؟ آیا سختی باد به یک سرباز عرب کارگر نبود و تنها برای رُستم کارگر بود؟ و آیا ممکن است سردار بزرگی چون رُستم از دست یک سرباز چنان نا توان شود که با او در نیاویزد و او را نکشد و خود را به آب بیندازد و با چنان نا توانی و بیچارگی از آب کشیده شده و کُشته شود؟ به هرحال تاریخ نگاران اسلامی عرب از حقیقت دور شده و خواسته اند از دلاوریهای عربها و ناتوانی ایرانیان سخن بگویند. به روایت برخی تاریخنگاران دیگر کُشته شدن رُستم در آن تاریکی گرد و خاک و باد تند و گیر و دار جنگ، رُستم نتوانسته به خوبی از پس شماری از سپاهیان

عرب برآید و از سوی دیگر آن بادِ خانمان برافکن سپاهیانِ ایران را چنان پراکنده بود که یارای پایداری و نگهبانی از سردار خود را نداشته اند و هرکس در اندیشهٔ جان خود بوده که به سلامت از میدان جنگ بدرود. روایت برخی از تاریخ‌نگاران، درستی این وضع را روشن می‌کند، بدین ترتیب، که در آن تاریکی هوا و گرد و خاک، عربها پیرامون تخت رستم گردآمدند و از زیادی گرد و خاک و تاریکی فضا، کسی کسی را نمی‌دید، تا آنجا که تخت رستم را هم نمی‌دیدند، چنانکه پیش از آنها قعقاع با همراهان خود با تخت برخورد کرده و به جستجوی رستم می‌کوشیدند. در آن کشاکش جنازهٔ رستم را زیر ستم ستوران کشته و به خون آغشته یافتند.

گزارش شاهنامه در باره ی کشته شدن رستم بگونه ای دیگر است، برای اینکه در این پژوهش هیچ گزارشی نادیده گرفته نشود، آن را هم در اینجا می‌آوریم:

بیمایختند هر دو لشکر بهم      ابر جایگه بر فشرده قدم  
سنانهای الماس در تیره گرد      تو گفתי ستاره است برلاژورد  
همی نیزه بر مغر آبدار      بیامد بزخم اندرون تابدار  
سه روز اندرون جایگه بود جنگ      به ایرانیان بر بود آب تنگ  
ببر بر سلیح گران داشتند      هم آورد نیزه و ران داشتند  
شد از تشنگی دست گردان زکار      هم اسپ گرانمایه از کارزار  
لب رستم از تشنگی شد چو خاک      دهان خشک و گویا زبان چاک چاک  
چنان تنگ شد روزگار نبرد      گل تر بخوردن گرفت اسپ و مرد  
چو رستم بجنگ اندرون بنگرید      سر نامداران همه کشته دید  
خروشی بر آورد بر سان رعد      از این روی رستم از آن روی سعد  
برفتند هر دو ز قلب سپاه      به یک سو کشیدند از آوردگاه  
چو از لشگر آن هر دو تنها شدند      بزیر یکی تند بالا شدند  
همی تاختند اندر آوردگاه      دو سالار هر دو بدل کینه خواه  
خروشی بر آمد ز رستم چو رعد      یکی تیغ زد بر سر اسپ سعد  
چو اسپ نبرد اندر آمد بسر      جدا گشت از او سعد پر خاشاگر  
بر آهیخت رستم یکی تیغ تیز      بدان تا نماید یکی رستخیز  
همی خواست از تن سرش را برید      ز گرد سپاه این مر آن را ندید  
فرود آمد از پشت زین پلنگ      بزد بر کمر بر سر پالهنگ  
بپوشید دیدار رستم ز گرد      بشد سعد پویان بدشت نبرد  
یکی تیغ زد بر سر ترگ اوی      که خون اندر آمد ز تازک بروی  
چو دیدار رستم ز خون تیره گشت      جهانجوی تازی بر او چیره گشت  
دگر تیغ زد بر سر و گردنش      بخاک اندر افکند جنگی تنش

سپاه دو رویه خود آگاه نی کسی را سوی پهلوان راه نی  
همی جست مَر پهلوان را سپاه برفتند تا پیش آوردگاه  
بدیندش از دور پر خون و خاک سراپای گشته بشمشیر چاک  
هزیمت گرفتند ایرانیان بسی نامور کشته شد در میان  
بسی تشنه بر زین بمردند نیز پر آمد ز شاهان جهان را قفیز  
چومایه بگشتند از ایران سپاه همه کشته دیدند بر دشت و راه

برای آسان کردن کار بر دانش پژوهان جوان، آرش چند واژه را در اینجا می آوریم: سنان = سر نیزه، تکه آهن نوک تیزی که بر سر چوبی می بستند. لاژورد = همان است که بنا درست لاجورد می گویم و آن سنگی است پرنگ آبی آسمانی یا آبی تیره که آنرا می ساینند و در نگارگری بکار می برند، در اینجا فردوسی می خواهد تیرگی هوا را در پی آن توفان ریگ نشان دهد. مَغْر = زرهی که زیر کلاهخود می گذاشته اند. سلیح = جنگ ابزار. گردان = پهلوانان، رزمندگان. برآهیخت = برکشید، بر آورد. پالهنگ = رشته، مهار، افسار، گمند، ریسمانی که به لگام اسب می بندند. دیدار = چشمان. ترگ = کلاهخود، کلاه آهنی که در جنگ بر سر می گذاشتند. تازک = سر، میان سر. جهانجوی = کشور گشا. مَر = واژه ی است افزوده که گاه برای زیبایی سخن بکار می برند مانند: مَر پهلوان. آوردگاه = میدان نبرد. هزیمت = شکست لشکر، پراکندگی و از هم گسیختگی سپاه. قفیز = پیمان

از گزارش فردوسی چند نکته به روشنی دانسته می شود:

نخست اینکه در آن هوای گرم و در نبردی چنین سنگین، آب برای نوشیدن فرا دست سپاهیان نبود:

سه روز اندرون جایگه بود جنگ به ایرانیان بر بود آب تنگ  
لب رستم از تشنگی شد چو خاک دهان خشک و گویا زبان چاک چاک

ناگفته پیدا است که تازیان بیابانگرد در برابر بی آبی و تشنگی پایداری بیشتری داشته اند تا ایرانیان، این تشنگی تا بدانجا سخت می شود که رزمندگان ایرانی خاکی را که با شاش اسب یا هر آب ناپاک دیگری خیس گشته بود به دهان می بردند تا اندکی از زور تشنگی بکاهند:

چنان تنگ شد روزگار نبرد کَل تر بخوردن گرفت اسب و مرد

دریغا که ما ایرانیان هزار سال است که در غم لبهای تشنه ی حسین و یارانش همه ساله سرو پیکر خود را به خون آغشته می کنیم ولی هرگز یادی از تشنگی این رزمندگان دلیر نمی کنیم که در پدافند از نیابوم اهورایی و والامندی ایرانیان، خاک میهن را با خون خود آبیاری کردند و تشنه لب جان باختند.

ببربر سلیح گران داشتند هم آورد نیزه وران داشتند

دوم اینکه ایرانیان هرگز گمان نمی بردند که روزی باید با مشتی عرب بیابانگرد به نبرد برخیزند، از اینرو هرگز خود را برای رو در رویی با چنین هموارد پر جنب و جوشی آماده نکرده بودند، همواردان ایرانی در جنگهای پیشین، همواره سپاهیان آهن پوش و سنگین جنگ ابزار یونان و روم و یا سپاهیان دیگری بودند که همگی با تن پوش های آهنین و جنگ ابزارهای سنگین به میدان می آمدند، ارتش ایران ناگزیر بود که خود را برای رو در رویی با چنین همواردان آهن پوشی آماده سازد، در این نبرد نا برابر می بینیم که سپاهیان ایران همه با همان تن پوشهای آهنین و جنگ ابزارهای سنگین به میدان آمده اند، و تازیان با شمشیرها و نیزه های سبک- پاهای برهنه - و بدون تن پوش و جنگ ابزار سنگین..

نکته ی سوم اینکه رستم اگر چه پیش از آغاز جنگ، سُستی و زبونی بسیار از خود نشان میدهد که همین سُستی و زبونی مایه شکست او می شود، ولی در گیرودار جنگ، بسیار جانانه می جنگد ولی روزگار با او یار نیست:

بیوشید دیدار رستم ز گرد بشد سعد پویان بدشت نبرد

چشم رستم پر از خاک است و هموارد را نمی بیند ولی سعد که پشت به توفان دارد می تواند رستم را ببیند:

یکی تیغ زد بر سر ترک او ی که خون اندر آمد ز تارک بروی  
چو دیدار رستم ز خون تیره گشت جهانجوی تازی بر او چیره گشت  
دگر تیغ زد بر سر و گردنش بخاک اندر افکند جنگی تنش

بدین ترتیب چمگردی بسیار بزرگ و بدهنجا در تاریخ ایران رخ نشان می دهد، آنچنان زشت و بدهنجا که هنوز هم پس از گذشت چهارده سده نتوانسته ایم از زیر ننگ این شکست شرم آور سر برون کنیم، و سری در میان ملت‌های سربلند جهان برافرازیم...

پس از کشته شدن رستم، سپاه ایران از هم پاشیده شد و هر کس کوشید که جان خود از آن میدان بدر کند:

هزاران تن از سپاهیان ایران در آب افتاده و کشته شدند. در این پیکار «درفش کاویان» هم به دست «ضرار بن خطاب» افتاد و آن را به ۳۰ هزار درهم فروخت، و آگاهان ارزش آن را یک میلیون و دویست هزار درهم آن روز نوشته اند. بنا به گفته ای دیگر «سعد ابی وقاص» این درفش را با گوهرهایش و دیگر دستاوردهای جنگی نزد عمر فرستاد و خلیفه فرمان داد آن را پاره پاره کرده بین سپاهیان بخش کنند.

در جنگ قادسیه شش هزار و پانصد تن از عربها کشته شده و شمار زیادی زخمی شدند. از ایرانیان هم همان روز و شب ده هزار مرد کشته و یا زخمی شدند، بجز فراریان که پس از پیکار در آب افتاده و کشته شدند. دکتر مشکور - تاریخ سیاسی ساسانیان پوشنه دوم رویه های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه های ۴۵۸ و ۴۵۹

### انگیزه ی شکست ایرانیان در قادسیه

یکی از انگیزه های شکست ایرانیان، اشتباه و نا بخردی شاهنشاه جوان در گسیل داشتن رستم به جنگ بود، زیرا رستم از رفتن به این جنگ ناخشنود بود و در خود نیروی پایداری و دفاع نمی دید و بارها ناتوانی و ترس خود را بیان کرده بود. او چون ناگزیر به جنگ شد نخواست رقیب خود «فیروزان» را در پایتخت بگذارد تا مبادا در نبودن وی بر اوضاع چیره شود و به عنوان جانشین، پادشاه جوان را زیر نفوذ خود گیرد.

پس فیروزان که دشمن او هم بود به همراهی رستم ناگزیر گردید، رستم هم مدتی از پیکار با عربها خودداری کرد و خواست کارزار را با سازش پایان دهد و امروز و فردا کردن و تبادل نمایندگان و گفتگوهای بی دریغی و پایین آمدن جایگاه فرماندهی کل برای بحث در اوضاع و خواستار دوباره کردن گفتگو و خواستن نمایندگان گوناگون و تظاهر عربها به نداشتن کوشش و اعتنا، به اندازه ای که فرستادن نمایندگان ازده به یک رسید. آن هم با کمال خودخواهی و غرور و کوچک شمردن، موجب گستاخی و برتری و خود خواهی عربها شد و دانستند که دشمن برای ترک دشمنی و جنگ به نیرنگ های گوناگون دست می زند و پرهیز از نبرد، بزرگترین انگیزه ناتوانی و ترس بود.

«رستم» جانشین تعیین شده نداشت و اگر می داشت پس از کشته شدن او زمام سپاه را در دست می گرفت و همه را زیر یک پرچم فرا می خواند، نه اینکه شماری از سران سپاه هر یکی با دسته خود بدون سپهسالار پایداری و دلیری کنند و برخی هم اندکی درنگ کرده و چون فرمانده کل نداشتند پا به گریز نهادند.

شاید برنگزیدن یک فرمانده کل برای جانشینی «رستم» همان همچشمی و رشک فیروزان بوده که اگر بنا بود سپهسالاری پس از رستم برگزیده شود بایستی همان «فیروزان» باشد.

سرپرسی سایکس هم در تاریخ ایران به ترسویی او اشاره کرده و به ترک مرکز جنگ دلیل آورده است.

تاریخنگاران اسلامی همگی کُرُنش «رستم» را به سود پیروزی خود به حساب آورده که بزرگی عربها را در پیروزی برای شخصی بزرگ آشکار بدارند و حال آن که نا توانی و تهیبه کاری او فروشکوه تاریخی ایران را به باد داد و عربها را بیش از حقوق خود به جایگاه پیروزی و چیرگی نشانند.

انگیزه دیگر وجود داشتن پیلها بود که چون روز دوم زخمی شدند از میدان برگشته و سپاهیان ایران را پایمال کردند و چون با آرمودن دانستند که پیل در آن نبرد کارگر نمی باشد پس، روز سوم تجهیز پیلان خطا بود، آن هم با پیرامون گیری شماری سواره و پیاده که همان اشخاص نگهبان پیلها، ترس را از اسب ها ربودند، زیرا اسبها هنگامی رم می کردند که هیکل پیلها را تنها می دیدند، ولی هنگامی که می دیدند شماری انسان و حیوان دور آنها را گرفته، دیگر رم نکردند و برعکس تأثیر پیلها نتیجه اندیشه

روبرو بودن عرب به تجهیز شترها بود که بیشتر از پیلها کارگر شده و صف های سپاه ایران را شکافته و بی سرو سامان نمودند. انگیزه ی دیگر مهره های خاردار بود که ایرانیان در راه سواران دشمن می انداختند که در سُم اسبها فرو رفته از تاختن آنها جلو می گرفتند، برعکس کارکرد آن مهره ها عکس شد، زیرا سواران ایرانی وقتی خواستند به عربها یورش برند، از بیم همان مهره ها که در راه آنها هم بود از یورش خود داری کردند، ولی عربها بر بودن آن خارها آگاه شدند و خود از سوی دیگر یورش آوردند و سواران ایرانی را میان مهره های خاردار قرار دادند.

انگیزه ی دیگر، سنگینی اسلحه پهلوانان بود که هریک از جنگجویان چه پیاده و چه سواره خود را با اندازه از آهن، زره، کلاه خود، زانو بند، و رعد بند پوشانیده و طبیعی بود که او را سنگین و خسته می کرد.

بیشتر جنگجویان عرب از تمام وسایلی که ایرانیان بر خود پوشیده بودند خالی بودند و چون می دیدند که تیغ و سنان در تن آنها کارگر نیست، خود را بردشمن افکنده و به او آویخته و به انگیزه ی سنگینی سلاح او را بر زمین انداخته زره را از تن یا از گردنش بیرون آورده و با چابکی و چالاکي او را می کشتند.

بزرگترین انگیزه ای که موجب شکست ایرانیان و تباهی شاهنشاهی ایران گردید، رویداد ناسازگار طبیعت بود و آن عبارت از وزیدن تند بادی سخت و بی مانند، همراه با خاک و ریگ مرگبار بود، که به گونه مخالف به روی ایرانیان و پشت سر عرب می وزید. این طوفان سهمگین، شن و گرد و خاک را به چشم و روی سپاهیان ایران می ریخت و آنها را کور و ناتوان می کرد، بالعکس عربها از آن غبار کُشنده مصون بودند زیرا پشت به باد و رو به دشمن داشتند.

پس بخت از ایرانیان برگشته و طبیعت بیشتر از نیزه و شمشیر در آن جنگ به سپاه ایران زیان رسانید، و سرانجام آنکه، پیروزی عربها یک کار طبیعی بود، زیرا دولت ساسانی، زیر نفوذ روحانیون و بزرگان کشور، راه فروپاشی می پیمود، و همانگونه که در پیش گفته شد در مدت کمتر از چهار سال «دوازده» پادشاه بر تخت نشسته و پایین کشیده شدند و نابود گردیدند.

با احوالاتی که در آغاز این کتاب گفته شد، انگیزه های زیادی تمام اسباب فرو پاشی و نابودی را در سیمای دولت ساسانی نمایان ساخته بود و رویدادهای طبیعی دیگر چون شکستن بندهای دجله و فرات، و بروز وبا و طاعون، و زیادی تنگسالی و خشکسالی، و ویرانی کشتزارها و سرانجام جنگهای درونی و بیرونی و جنگهای بیهوده بیست و هفت ساله خسرو پرویز با دولت روم که هر دو دولت را به نابودی کشانده بود و ناسازگاری فرمانروایان و سرداران و روحانیون موبد باهم به عربها که زیر پرچم اسلام همبسته شده، فرصت پیروز و چیرگی داده بود. گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه های ۴۶۰ تا ۴۶۲

بدینگونه، بنای چهارصد ساله ای که در واقع خسرو پرویز با ستیزه های بیحاصل و خونریزیهای بد فرجام خویش پایه های را بشدت سُست و متزلزل کرده بود بر سر یزدگرد شهریار که در هشت سالگی سرش را در زیر بار مسئولیتهای که یک تاج لرزان و نا متعادل بر آن تحمیل می کرد به شدت خم گشته بود فرود آمد. عبدالحسین زرین - تاریخ مردم ایران رویه ۱۷

یزدگرد در تیسفون مرزبانان و بزرگان را فرا خواند و بیشتر گنج و خواسته ای را که در گنجینه داشت به آنها بخشید، نامه ها و پیمانها نیز در این باره نوشت و گفت: اگر این کشور از دست ما برود شما از این تازیان بدین مالها شایسته ترو سزاوارترید، و اگر کشور بدست ما باز آید شما نیز این مالها را پس خواهید داد، و آنگاه شاه نگون بخت با دربار و حرم خویش تیسفون را و گذاشت و راه «حلوان» پیش گرفت و تیسفون را به برادر رستم فرخزاد سپرد. اخبار الطوال رویه ۱۳۸

.. سعد می ترسید اگر دیر به تیسفون برسد چیزی درخور چپاول و غنیمت باز نخواهد ماند، از این رو به یاران دستور داد که خود را به آب بزنند و از دجله بگذرند. نگهبانان تیسفون چون عربها را نزدیک دروازه ها دیدند فریاد برآوردند که دیوان آمدند! دیوان آمدند! برادر رستم با سواران خود به کنار آب آمد و بانگ برآورد: ای گروه اعراب، دریا از آن ما است، شما را نمی رسد که به قصد دشمنی با ما از آن بهره مند گردید و از این رهگذر بر ما یورش آورید. هماندم بر تازیان حمله ور شدند و تیراندازی آغاز کردند، گروه بسیاری از ایشان نیز خود را به آب افکنده و ساعتی به پیکار در آمیختند، سرانجام تازیان بر آنان زور آور شده، پارسیان از دجله بیرون شدند و مسلمانان آنان را تعقیب کردند و در خشکی به جنگ پرداختند و بسیاری از ایرانیان را کُشتند. پارسیان به مدائن گریختند و در آن شهر مُتَحَصِن شدند. مسلمانان پیرامون مدائن را احاطه کردند، فرخزاد شبانگاه با لشکریانش از دروازه شرقی مدائن به سوی جلواء حرکت و مدائن را تخلیه کرد و پس مسلمانان به آن شهر وارد شدند و غنایم بسیاری به دست آوردند، از جمله مقدار زیادی کافور یافتند و پنداشتند نمک است و به نان خود در آمیختند و تلخکام شدند. مخنف ابن سلیم گوید: در آنروز شنیدم مردی بانگ می زد و می گفت: کیست که این جام سرخ را از من بگیرد و در عوض جامی سفید به من بازدهد، آن جامی زرین بود و او نومی دانست چیست! ابو حنیفه احمد بن دینوری - اخبار الطوال رویه ۱۳۸ و ۱۳۹

«سعد ابی وقاص» پس از گشودن قادسیه و پیروزی، دست به چپاول زد و بُنه کشتگان و خیمه و خرگاه رستم که مال و خواسته فراوانی در آنجا بود را چپاول کرد. وی پس از پایان کار جنگ، دو ماه در همانجا ماند. در این هنگام از عمر فرمان رسید که زنان و کودکان عرب را با شماری از لشکریان در «عتیق» بگذارد و خود با دیگر سپاه آهنگ «مدائن» کند، و یاد آور شد که از هر بدست آمده جنگی که بهره او در قادسیه شده، بهره خلیفه را نیز که با زنان و کودکان عرب در «عتیق» می ماند فراموش نکند. گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه ی ۴۶۳

تازیان به تیسفون در آمدند و غارت و کشتن پیش گرفتند.. بدین گونه بود که تیسفون با کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصد ساله ی خاندان ساسانی به دست عربان افتاد و کسانی که نمک را از کافور نمی شناختند و توفیر بهای سیم و زر را نمی دانستند، از آن قصرهای افسانه آمیز جز ویرانی هیچ بر جای ننهاند. نوشته اند که از آنجا فرش بزرگی به مدینه آوردند که از بزرگی جایی نبود که آنرا بتوان افکند. پاره پاره اش کردند و بر سران قوم بخش نمودند، پاره از آنرا « که سهم علی بود» بعدها بیست هزار درم فروختند. درحقیقت وقتی سعد به مدائن درآمد مدافعان آنرا فرو گذاشته و رفته بودند.. سعد با اعراب خویش در کوچه های خلوت و متروک شهر آرام و بی دفاع درآمد. ایرانیان مجال آنرا نیافته بودند که همه اموال و گنجهای پربهای کهن را با خویشتن ببرند. مال و متاع و ظرف و اسباب و زر و گوهر که در این میان باقی مانده بود بسیار بود. به یک روایت سه هزار هزار هزار درم در خزانه بود که نیم آن بجای مانده بود. از اینرو گنج و خواسته بسیار به دست فاتحان افتاد. سعد فرمان داد تا در شهر کهنه مسجدی بسازند و از آن پس به جای آتشگاه و باژ و برسم و زمزمه، در این شهر بزرگی که سالها مرکز موبدان و مغان بود، جز بانگ اذان و تهلیل و تسبیح چیزی شنیده نمی شد، و دیگر هرگز در آن حدود رسم و آیین مغان و موبدان تجدید نشد. اندک اندک شهر نیز از اهمیت افتاد و با توسعه بصره و واسط و کوفه، از مدائن جز شهری کوچک و بی اهمیت نماند. هر چند ایوان آن سالها همچنان باقی ماند و ویرانه های آن از شکوه و عظمت ایران رازها می گوید و افسانه های دلنشین می سراید...» عبدالحسین زرین کوب- دو قرن سکوت رویه های ۶۹ و ۷۰

اعراب در تیسفون غنایم فراوان بدست آوردند که عبارت بود از مقادیر زیادی طلا و نقره منقوش به صورت انسان و حیوان و سنگهای قیمتی، پارچه های ابریشمی، زربفت، قالیهای زیبا، بردگان بسیار از زن و مرد و اسلحه و اموال فراوان دیگر. شهر تیسفون ویران، سوخته و غارت شد و دیگر در هیچ عهدی احیا نگشت. بخشی از ساکنان شهر که نتوانسته بودند فرار کنند کشته شدند و بخشی به اسیری و بردگی برده شدند، سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران بزرگ ایشان به قدری نازل بود که از درک ارزش اشیائی که با چنان هنرمندی و چیره دستی ساخته شده بود، عاجز بودند و طبق سوره مربوطه غنایم را تقسیم می کردند. بدین سبب بود که ظروف زیبای طلا و نقره را که از لحاظ هنری بی بدیل بودند ذوب کردند و به شمش مبدل ساخته و پارچه های زربفت و زیبا را قطعه قطعه کردند. مرتضی راوندی- تاریخ اجتماعی ایران - رویه دوم رویه ۵۰

عربهای شورش ایران را دنبال کردند و شماری از کارگران و باربران را کشته و مال و خواسته بسیار زیاد از عقب ماندگان به دست چپاولگران افتاد. گنجینه تاریخ ایران پوشنه پنجم رویه ۴۶۷

ضمن اموال بی شمار که بدست عربها افتاد فرش مشهور ( بهار خسرو) که ۶۰×۶۰ متر مساحت آن بود نیز به چنگ آنها افتاد و «سعد» آن را به مدینه فرستاد که موجب شگفتی همه عربها شد، همه گفتند که این فرش به شخص خلیفه واگذار شود، ولی علی گفت که بهترین است که این مال هم مانند دیگر مال و دارایی ایرانیان از بین برود و نابود گردد!! و چنین هم کردند، آن فرش که می توانست جای گسترده ای از مساجد و یا جاهای معروف مسلمانان را ببوشاند و برای عربها سرمایه ای باشد، بدستور علی پاره پاره شد و هر پاره ای از آن به یکی از اعراب داده شد. به خود علی هم یک تکه رسید که بیست هزار درم ارج داشت و به همان مبلغ فروخته شد. دکتر مشکور - تاریخ سیاسی ساسانیان- پوشنه دوم رویه ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸

«این طقفی» در کتاب الفخری می نویسد: عربها از سادگی و نا بخردی زیاد و بدوات چگونگی و ارزش چیزهای بدست آمده از غارت ایران را نمی دانستند و برای نمونه: کافور را بجای نمک در خوراک می ریختند، عربی به پاره یاقوت گرانبهای دست یافت و چون ارزش آن را نمی دانست آن را به هزار درم فروخت در صورتی که آن یاقوت بیش از ده هزار درم ارزش داشت، و عربی دیگر طلای سرخ را در دست گرفته فریاد می زد: کیست که این طلا را از من بگیرد و به من نقره دهد، و گمان می کرد که نقره گرانبها تر از طلا است. تاریخ سیاسی ساسانیان پوشنه دوم رویه های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ گنجینه تاریخ ایران پوشنه پنجم رویه ۴۶۸

هنگامی که «سعد و قاص» وارد تیسفون شد مدافعان آن را فرو گذاشته رفته بودند، جز شماری اندک که کاخها را پاسداری می کردند دیگر کسی در تیسفون نبود. «سعد» مال و خواسته فراوانی را که از حساب بیرون بود چپاول کرد و فرش گرانبهای ( بهار خسرو) که ۶۰×۶۰ ذراع بود به دست او افتاد و آن را با شمشیر و تاج «خسرو پرویز» نزد عمر فرستاد. خلیفه دستور داد تا تاج را در کعبه آویختند و فرش را پاره پاره کردند و هر پاره را به یکی از یاران پیامبر دادند. گویند که یک پاره آن به علی رسید که بیست هزار درم فروخت. آرتور کریستین سن - ایران در زمان ساسانیان - برگردان رشید یاسمی چاپ دنیای کتاب رویه ۶۵۶ این اثر تاریخ کامل اسلام و ایران- پوشنه دوم رویه ۳۶۱

اینها جزیی بود از غارت و چپاول مسلمانان که «سعد» به مدینه نزد عمر فرستاد، باز مانده را بین سپاه خویش که در این هنگام برابر روایت سیف به ۶۰ هزار تن می رسید بخش کرد و گویند به هر تن ۱۲ هزار درم رسید، مبلغی که برای یک جنگجوی عرب ثروت بزرگی به شمار می رفت.

بدین ترتیب تیسفون و دیگر شهرهای مداین با کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصد ساله خاندان ساسانی به دست مسلمانان افتاد، کسانی که کافور را بجای نمک در نان و خوراک خود می ریختند و از بی خبری زر سرخ را به سیم سفید برابر می فروختند، از آن کوشکهای افسانه آمیز جز ویرانی هیچ بر جای نماند. گنجینه تاریخ ایران پوشنه پنجم رویه ۴۶۸

فاتحان گریختگان را پی گرفتند، کشتار بیشمار و تاراج گیری باندازه ای بود که هزاران زن و دختر ایرانی به بند کشیده شدند، شمار بزرگی از آنان به همراه نهصد بار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند؛ با زنان در بند به نوبت همخوابه شدند و فرزندان پدر ناشناخته ی بسیار بر جای نهادند، هنگامی که این خبر بگوش عمر رسید دستها را بهم کوفت. گفت از این بچه های پدر ناشناخته به خدا پناه می برم...» .

چون رنگ آفتاب به زردی گرایید خداوند مسلمانان را یاری و دشمنان آنان را منهزم ساخت و تا شبانگاه به کشتار ایرانیان مشغول شدند به نحویکه اردوگاه ایرانیان و هر چه در اردوگاه بود به غنیمت مسلمانان درآمد. محقن بن ثعلبه گوید: در اردوگاه آنان درخیمه ای در آمد، ناگاه زنی را بر روی تخت خوابی در آن خیمه دیدم که چهره ی او چون قرص ماه بود، همینکه مرا دید ترسید و گریست، او را با خود بردم..

مسلمانان در واقعه جلولاء غنایمی را بدست آوردند که مانند آن در هیچ واقعه ای نصیب آنان نگردید، همچنین بسیاری از دختران ایرانی را به اسارت گرفتند. گویند عمر بن خطاب می گفت: خداوند من به تو پناه می برم از فرزندان دختران اسیر ایرانی.. اخبار الطوال رویه ۱۴۳

باید دانست که یکی از علل سقوط سریع حکومت ساسانیان، نزدیک بودن پایتخت آن دولت به جزیره العرب و سهولت دستیابی اعراب بر آن شهر باشکوه بود. یکی دیگر از اسباب این سقوط، خیانت بعضی از سرداران و بزرگان ایران به شاه مملکت بود. بنا به نوشته ی بلاذری در جنگ قادسیه چهار هزار تن از ایرانیان تحت فرماندهی دیلم راه خیانت در پیش گرفته بی آنکه وارد جنگ شوند تسلیم تازیان شدند. عبدالعظیم رضایی - تاریخ ده هزار سال ایران- پوشنه دوم رویه های ۱۳۸ تا ۱۴۰

شاید خیانت این چهار هزار سرباز پشت به میهن کرده همان چیزی باشد که آنرا پیشباز ایرانیان با آغوش گشوده از اسلام می نامند. از آنجا که با زیر و زبر کردن اینهمه بنمایه های گوناگون هیچ نشان از چنان پیشبازی بدست نیامد، ناگزیر این پژوهش را ادامه خواهیم داد تا شاید نشانه ای بدست آوریم.

پاینده ایران - هومر آبرامیان

درفش کایوانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>